

فصلنامه بین المللی قانون یار

License Number: 78864 Article Cod: 2020S4D15SH1M100 ISSN-P: 2538-3701

عقلانیت حاکم بر جنگ رسانه ای با تاکید بر آرای نظری ماکس وبر

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۳/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۹/۰۹/۱۲)

دکتر حمید علیخانی^۱

چکیده

در این مقاله بیان می شود که چگونه رسانه که خود پدیده ای خنثی ست، به ابزاری برای جنگ و به انقیاد کشاندن احساسات توده میدل می گردد و درهمگون سازی جهانی، بردگی مدرن را در لوای چه قالبی به تعریف در می آورد. همچنین تلاش نظام سرمایه داری در برخورداری و استفاده از این ابزار در امر طبیعی جهانی شدن بررسی می شود و به عقلانیت حاکم بر آن از چارچوب نظری دو اندیشمند برجسته معاصر ماکس وبر پرداخته می شود. مشخص می شود دموکراسی مرگ توده است، توده امتداد بورژوازی است که ابزار سرمایه را در دست ندارد. دموکراسی در جوامع توده و در جریان امتداد بردگی که به شکل مدرن درآمده است، نیست. رسانه به عنوان رکن چهارم دموکراسی بیشتر با جهت دادن به احساسات عمومی و طبقه ی توده نقش نوعی سوپاپ اطمینان را بازی می کند.

۵۱۹



کلید واژگان: جنگ؛ جهانی شدن؛ جنگ رسانه ای؛ ماکس وبر

¹ Hamid.Alixani@gmail.com

مقدمه

گذار بشر از جامعه سنتی به سمت مدرن و جهانی شدن و استفاده از ابزار جدید و رشد سرسام آور آن فضاهای اجتماعی را تنگ تر و مردمان را به یکدیگر نزدیک تر کرده است. امروزه ارتباطات را باید جزء نیازهای اولیه همچون آب، غذا و ... دانست و بشر بدون ارتباط قابل تصور نیست. ارتباط معجزه قرن است، آدمی را در یک شبکه منسجم قرار داده و او را بارور و استعدادهایش را کشف می کند انسان در ارتباطات (comuication) و دیالوگ دیگر داشته های خود را به اشتراک می گذارد که این خود باعث ایجاد یک ژنراتور فکری می شود که بنیه فکری بشر را قوام می دهد و او را هرچه بیشتر انسانی می کند. با توجه به اینکه بشر هنوز در میان مرزهای جغرافیایی خودساخته زندگی می کند و منافع متفاوتی را تعریف کرده است، خواسته و یا ناخواسته برای کنترل منافع ملی نیاز به همراهی افکار عمومی و جمعی دارد و سیستم امپریالیسم با دگرگون شدن مفهوم امنیت ملی و مرزهای سنتی و جهانی شدن، وارد رقابت تسلیحاتی شده است که به جای کشتن اذهان و حذف فیزیکی افراد، آنها را در نظام تربیتی خود موافق کنش امنیتی خود پرورش می دهد. بنیان جهان بر اضداد قرار دارد؛ شب در مقابل روز تا جایی که آگاهی تمام این متباین را در یک نقطه به هم متصل کند. «انسان ها در جنگ ها ایده ها را ترکیب می کنند». این مقاله با تشریح مباحث فوق نشان خواهد داد که چگونه رسانه که خود خنثی است به ابزاری برای جنگ مبدل می گردد.

بخش اول: مرور ادبیات

بند اول: جنگ

تعاریف بسیاری از جنگ شده است؛ در لغت نامه دهخدا ذیل مدخل جنگ آن را با جدال و قتال، کارزار، ستیزه و نبرد ... مترادف گرفته است اما در تعریف اصطلاحی آن افرادی همچون ژنرال کارل فون کلاوزوتیس فرمانده و نظریه پرداز نظامی پروسی در رساله ای به نام (پیرامون جنگ) جنگ را چنین تعریف می کند: «جنگ عملی مبتنی بر زور است تا دشمنان را مجبور به انجام خواسته مان کنیم یا «جنگ یکی از جلوه های بارز توسل به زور است».



ریچارد نیکسون، ۱۳۶۶) فرهنگ اصطلاحات حقوق بین الملل توسل به زور را به دو صورت مضیق و موسع تعریف کرده است:

توسل به زور در مفهوم نخست عبارت است از هرگونه عمل قهرآمیزی که نتوان آن را اقدامی نظامی قلمداد کرد اما در مفهوم دوم کلیه تدابیر و عملیات نظامی، از جمله جنگ را نیز شامل می شود و ریمون آرون جنگ را یک اقدام اجتماعی می داند که ناشی از اراده اجتماعات سیاسی سازمان یافته است که به منظور غلبه یکی بر دیگری تحقق می پذیرد. (محمد رضا بیگ و لی، ۱۳۸۸) اما به راستی هیچ یک از تعاریف فوق حقیقت و ماهیت جنگ را بیان نمی دارد: یکی از ابعاد جنگ را می توان عدم وجود آگاهی دانست؛ آگاهی نه به معنی دانش به محفوظات بلکه شناخت کنه اصلی و شالوده هستی است و احاطه بر فضای اضداد است. «تکامل انسان به مثابه ترکیبی از ملاتئک + اجنه در عوالم خیال یا واحدهای منطقی و آگاهی + ماده - انرژی» در جهان واقع، با تعدیل گره های خیال به واقع از قبیل قبیله، قوم و ملت گذار داده شده تا انسان های دیونهاد به شبکه کامل از انسان های واقعی جهانی در آیند». (امیر دلجو، ۱۳۹۵) بنابراین جنگ را می توان نوعی تلاش انسانی دانست در راستای شناخت یکدیگر در جریان تکامل و گسترش آگاهی و رسیدن به آن؛ جنگ معلول عدم پذیرش اصل وحدت است.

۵۲۱



بند دوم: جنگ در حقوق بین الملل

جنگ در عرصه بین الملل فرزند ناخلف دولت هاست «اگر در تاریخ، معادل تشکیل نهادهای زیربنایی و روبنایی، جامعه‌ی دولتی باشد، در آن صورت مبالغه نخواهد بود که این را یکی از بزرگترین پیشرفت های تاریخ به شمار آوریم. تشکیل دولت با جوانب منفی و مثبت آن، یکی از بزرگترین تحولات تاریخ بشریت است. دولت به عنوان یک ابزار اجتماعی و یکی از وسیع ترین نهادهای جامعه، موجودیت خویش را با خطوط کلی دوران ظهور تا به امروز حفظ نموده است؛ دولت به عنوان شیوه ای از حاکمیت، با تکیه بر محصول تغییر یافته‌ی دسترنج انسان (تولید) تأسیس گردید» (عبدالله اوچلان، ۱۳۸۱) که با ماهیت تعریف توماس هابز

از دولت در کتاب لویاتان بسیار دور است که بیان می‌دارد: «من حق خود به حکومت بر خویشتن را به این شخص و یا به این مجمع از اشخاص وا میگذارم و همه اعمال او را به حق و جایز می‌دانم، به این شرط که تو نیز حق خود را به او واگذار کنی و همان نحو تمام اعمال وی را بر حق و جایز بدانی» (توماس هابز، ۱۳۹۵) و ژان ژاک روسو نیز همین مفهوم را در کتاب قرارداد اجتماعی اینگونه بیان می‌دارد: «می‌خواهیم نوعی شرکت تشکیل دهیم که با تمام نیروی مشترک خود از جان و مال هریک از شرکاء دفاع و حمایت کند و هریک از شرکاء در عین حال که با دیگران متحد است فقط از خویشتن اطاعت کند و مانند گذشته آزاد باشد». این همان مسئله اساسی است که «قرارداد اجتماعی» راه حلش را عرضه می‌دارد (ژان ژاک روسو، ۱۳۵۲) و بالاخره «حکومت (government) مجموعه ای از سازمان های اجتماعی است که برای تأمین روابط طبقات اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به وجود می‌آید». (ا.ح. آراین پور، ۱۳۵۳) می‌دانیم که از ارتباط متقابل اجتماعی دو یا چند تن، کنش های متقابل اجتماعی روی می‌دهند و این کنش ها یا مثبت و پیوسته هستند و به همکاری و مانده‌گری (assimilation) می‌انجامند یا منفی و گسسته هستند و به رقابت و ستیزه‌کاری منجر می‌شوند. این را هم می‌دانیم که آمیختگی کنش های پیوسته و کنش های گسسته به همسازی؛ یعنی کوشش برای هماهنگ کردن کنش های پیوسته و گسسته می‌کشد و همسازی انواعی دارد. حال بر این سخن می‌افزاییم که در حوزه‌ی ارتباطات دولت‌ها، اگر کنش های پیوسته به حد کفایت بر کنش های گسسته غالب آیند، صلح رخ می‌نماید و اگر خلاف آن واقع شود، وضع دشواری که جنگ نام گرفته است، تظاهر می‌کند و در هر دو مورد کوشش های گوناگونی برای همسازی ضرورت می‌یابد. (ا.ح. آراین پور، ۱۳۵۳) در قواعد عرفی حقوق بین‌الملل، جنگ شیوه اجبار همراه با اعمال قدرت و زور است که می‌توان آن را از نظر حقوقی چنین تعریف کرد: جنگ به عنوان «ابزار سیاست ملی» مجموعه عملیات و اقدامات قهرآمیز مسلحانه‌ای است که در چارچوب مناسبات کشورها (دو یا چند کشور) روی می‌دهد و موجب اجرای قواعد خاصی در کل مناسبات آنها با یکدیگر و همچنین با کشورهای ثالث می‌شود. در این جهت، حداقل یکی از طرفین محاصمه درصدد

تحلیل نقطه نظرهای سیاسی خویش بر دیگری است؛ به این ترتیب عملیات قهرآمیز مسلحانه، وسیله و هدف تحمیل اراده مهاجم است. از تعریف ارائه شده بالا می توان چنین نتیجه گرفت که مفهوم حقوقی جنگ شامل چهار عنصر یا رکن اساسی است: عنصر تشکیلاتی و سازمانی (کشورها)، عنصر مادی (اعمال قدرت مسلحانه)، عنصر معنوی یا روان شناختی (قصد و نیت جنگ) و سرانجام هدف دار بودن جنگ (منافع و مصالح ملی).

بخش دوم: عنصر تشکیلاتی و سازمانی

یکی از عناصر سازنده مفهوم جنگ، عنصر تشکیلاتی و سازمانی یعنی «کشورها» می باشد؛ جنگ مستلزم نبرد نیروهای مسلح کشورها با یکدیگر است از اینرو، جنگ به عنوان نوعی رابطه کشور تلقی می شود. این عقیده مخصوصاً از سوی «ژان ژاک روسو» در کتاب قرارداد اجتماعی، کتاب اول، فصل چهارم ابراز شده است: «جنگ به هیچ وجه رابطه انسان با انسان نیست؛ بلکه رابطه‌ی کشور با کشور است که در آن، افراد نه به عنوان انسان و یا حتی به عنوان تبعه، لیکن به مثابه شهروندان و مدافعان و تنها برحسب تصادف و اتفاق با یکدیگر دشمن شده اند». (محمد رضا ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۳)

بند اول: عنصر مادی

عنصر دیگر جنگ، عنصر مادی است. «جنگ بدون اعمال خشونت و عدم استفاده از نیروی اسلحه یک جنگ فرضی و خیالی است و معنی و مفهوم واقعی جنگ و آثار آن را فاقد است. اصطلاح «جنگ سرد» که حالات گوناگون برخوردهای عقیدتی میان شرق و غرب را پس از جنگ جهانی دوم نشان می دهد، مفهوم حقوقی جنگ را ندارد...

«حقوق بین الملل مشخص می کند که عملیات قهرآمیز مسلحانه باید در چه سطحی باشد تا جنگ تلقی شود». (محمد رضا ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۳)

بند دوم: عنصر معنوی

جنگ بدون قصد و نیت معنی ندارد؛ به طور کلی قصد جنگ باید به صورت صریح و با اعلان جنگ همراه باشد. ضرورت اعلان جنگ در کنفرانس های لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷



مورد تأکید کشورهای امضاء کننده معاهدات قرار گرفت و در عهدنامه سوم و چهارم لاهه گنجانیده شد.

بخش سوم: هدف دار بودن جنگ یا منافع و مصالح جامعه

عنصر چهارم جنگ، مشخص بودن جهت و غایت جنگ است؛ یعنی کشور آغازگر جنگ هدفی معین و نهایی دارد که همواره در صدد پیگیری و نیل به آن هدف است. این هدف معمولاً تحمیل یا قبولانیدن یک نقطه نظر سیاسی و یا به عبارت روشن تر یک منظور و هدف ملی است. (محمد رضا ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۳)

بند اول: منافع و امنیت ملی

به اهدافی که یک دولت در سطح بین الملل برای حفظ آن تلاش می کند، اطلاق می شود. در دوران توتم پرستی، هر گروه انسانی تنها توتم و بت خویش را می پرستید، بعد از ایجاد شهرها که مهمترین مراکز آن جوامع بودند، راه را برای پیدایش خدای محافظ شهر گشودند. تشکیل امپراطوری های جهانی، زمینه‌ی سیاسی ظهور ادیان تک خدایی را فراهم آوردند؛ نگرش خدایی یگانه در آسمان و شاه یگانه بر روی زمین در اذهان جای گرفت، در حالی که این تحولات روی می دادند، جامعه‌ی طبقاتی و جبهه‌ی مخالف آن در خارج، در چارچوب قانون کنش و واکنش، نهادها و سنن خویش را به وجود می آوردند. تحولات مشابه در روابط تولید مادی روی داد و تداوم می افتند. (عبدالله اوجلان، ۱۳۸۱) بنابراین ایجاد مفهوم امنیت ملی را باید محصول تکامل ایده و ماده دانست و شکل گیری اولیه‌ی خدای شهر که منافع حیاتی ملی دولت شهرهای اولیه بوده است به گونه ای که با شکسته شدن خدای شهر آن شهر بی یاور و سقوط کرده می ماند.

منافع ملی از لحاظ درجه اهمیت به سه دسته تقسیم می شوند:

- ۱- منافع حیاتی: که با موجودیت یک دولت در ارتباط است و قابل مذاکره نیست.
- ۲- منافع مهم: منفعی که دولت ها برای حفظ آنها در مذاکرات تلاش می کنند.



۳- منافع حاشیه ای: منفعی که تنها برای بالابردن قدرت چانه زنی یک دولت در مذاکرات ایجاد شده و قابل چشم پوشی اند. (سایت wini)

بنابراین منافع ملی در گذر تاریخ در ابتدا حفظ کیان شهر (خدای شهر) بوده است و امروزه همان خدای شهر در چارچوب سنتی خود، حفظ نظام سنتی و طبقاتی جامعه و نیز مدرن آن حفظ اقتدار و سلطه‌ی اقتصادی و ایدئولوژیکی ساختار اجتماعی به حیات خود ادامه می دهد. پس منافع ملی را باید حفظ خدای شهر تعریف نمود که حفظ هژمونی آن در چارچوب دیالکتیک محافظه کارانه ای مطلوب نظام اجتماعی است اما در دل همین جامعه محافظه کار آنتی تز آن بارور می شود و مفهوم زمان و تکامل آگاهی و میل به آزادی و جهانی شدن موجبات دیالکتیک مداوم را ایجاد کرده و نوزایی آن را مستدام می کند و تاریخ اجتماعی موجودی زنده است که تمامی شاخه های دارای قدرت حرکت را در خود جمع آوری نموده است و به غایت جهان ممکن که حرکت است حالتی سیل وار و خطی و روبه جلو و بدون بازگشت می دهد. نظم نوین جهانی و ساختار گرای به سمت مدرن و شکسته شدن مرزهای کلاسیک و دیالکتیک حاکم بر آن ما را ناگزیر به تعریف جهانی شدن مینماید.

بند دوم: جهانی شدن

با افول عصر فنودالیسم و قوام گرفتن نظام سرمایه داری در بستر تکامل ابزار تولید و کاسته شدن از وابستگی به ابزار تولید سابق مانند سنگ (عصر نوسنگی) کار یدی (برده داری) و کشت و زرع (عصر فنودالی) و گسترش اومانیزم و توجه به انسان به عنوان مفهوم نظام هستی و ایجاد کشورها (به عنوان اقشاری با کنش ها و روابطی ارگانیک و مشترکات تاریخی و فرهنگی که مالک قطعه از زمین به عنوان سرزمین بودند و با بیم و امیدهای آینده و ثروت) بعد از قرارداد و ستفالی و ایجاد کشور به مفهوم امروزی این مهم جلوه‌ی عینی یافته و دولت ایجاد شد و از حافظ و رتق و فتق کننده امور پرستشگاه ها در عصر باستان به یک مفهوم حقوقی با بوروکراتیک عریض و طویل تبدیل گردید که به جلوه اصیل و بی شائبه‌ی سرمایه داری مبدل گردید. اصل مطلوب بودن سود و برقراری روابط بر مبنای سود و ایجاد قلمروی غذایی جدید در مفهوم بازار ملی به مرزها اهمیت بیشتری داد. بشر اولیه همچون سایر





حیوانات با ترشحات بدن خویش همچون ادرار مرزهای قلمروی خود را مشخص می‌کرد و در عصر سرمایه داری با اسلحه این واپسگرایی مدرن را نمایان می‌سازد تا جایی که برای به دست آوردن خاک بیشتر اقدام به جنگ‌هایی خونین نموده است. آنتونی گیدنز جهانی شدن را اینگونه تعریف می‌کند: «جهانی شدن شامل تراکم دنیا به عنوان یک کل و از طرف دیگر افزایش سریع در اجماع و پایه گذاری فرهنگ جهانی است...» (میری دلماسه، سال ۱۳۹۲) بنابر تعریف فوق اصل جهانی شدن رسیدن به یک اجماع است؛ یعنی تعریف منافع مشترک برای بشر که از دستاوردهای مدرنیسم است. مدرنیسم با رشد فناوری و افزایش تولیدات صنعتی و ابداع شیوه‌های نو در تولید و ایجاد امنیت غذایی و دارویی و افزایش جمعیت و رشد و توسعه شهرنشینی و تعریف مفهوم جدیدی به نام شهروند که ناشی از اعتقاد به اومانیسم پوزیتیوستی بوده موجبات تقویت مفهوم ناسیونالیسم گشت که با گذار به سمت مدرنیسم به معنی نقد مدرنیسم و تداوم جریان مدرنیسم اما در سطحی وسیعتر و جهانی شده با شکستن چارچوب‌های سنتی و مرزها مفهوم منافع ملی را تغییر داده است. زیگیانو برژنسکی در کتاب انتخاب: سلطه یا رهبری بیان می‌کند: «در همین قرن گذشته نظم بین‌المللی برپایه این فرض بنا شده بود که کشورها مستقل اند و هر دولتی در محدوده‌ی الزامات خاص خود برای امنیت ملی اختیار مطلق و تام دارد. در عصر جهانی شدن، ناامنی و اقلیتی پایدار و تلاش برای امنیت ملی مشغله‌ای دائمی خواهد بود.» (زیگیانو برژنسکی، سال ۱۳۸۶) میشل فوکو به عنوان یکی از فیلسوفان پست مدرن در کتاب مشهور خود (مراقبت و تنبیه تولد زندان) «گذار از قضاوت جرم و نشان دادن حقیقت جرم تعیین مجرم و اجرای مجازات قانونی در مورد او به قضاوت روح مجرمان» (میشل فوکو، سال ۱۳۹۱) عقلانیت حاکم بر پست مدرن را نشان می‌دهد که نیل قصد جمعی به سوی فهم روح به معنی معقولات انسانی است.

بند سوم: جنگ رسانه‌ای

یکی از زیرشاخه‌های جنگ نرم است که برعکس جنگ‌های سنتی که زیرساخت‌های نظامی و اقتصادی را هدف قرار می‌دهند، افکار و اذهان افراد را مورد حمله قرار می‌دهند. «با هدف تحقق ارتباطات جمعی انجام می‌شود و توده‌ی بزرگی از مردم با مساحت وسیعی را دربرمی‌گیرد. در این حالت محدوده و هدف آن تأثیر بر آراء دیدگاه‌ها و رفتار مردم در

خارج و جهت کمک به هدف های ملی دولت است». (مهدی ضیایی، سال ۱۳۹۱) احساس وابستگی - که برپایه‌ی دینی مشترک دشوار بود- جای خود را به مفهوم ملیت مشترک داد؛ بدین شکل اهمیت وابستگی دینی کاهش یافته و پیوندهای ملی (تعصب) ظاهر گشته، فاناتیسم ملی جای فاناتیسم دینی را گرفت. رشد بینش ملی که موانع فنودالی را در هم شکست باعث تضعیف مفهوم قرون وسطایی گشته است، و بجای آن مفهوم تاریخ و فرهنگ مشترک و بازار ملی را رایج ساخت بینش ملی در آن دوره از نقش ترقی خواهانه‌ی برخوردار بود، شیوه تولید سرمایه داری، در امر مزبور نقشی اساسی برعهده داشته است. بایستی یادآور شد که پس از انحراف ملی گرایی از خط اصلی خویش، به حالت یک دین جدید درآمد و به تدریج خصوصیت ارتجاعی پیدا کرد. نگرش غیرعقلانی ملی گرایی شوونیستی که برتری ملتی را بر سایر ملل بیان می کند، زمینه‌ی خصومت های جدیدی را فراهم آورد. بجای جنگ های مذهبی قدیم، جنگ های ملی آغاز شدند، طبقه‌ی سرمایه دار همانند تمام طبقات حاکم استثمارگر، برای سرپوش گذاشتن بر منافع خویش و گمراه ساختن دیگران، به بازی تحریف هویت ایدئولوژیکی می پردازد؛ این بازی ها همزمان با تشدید مبارزات طبقاتی، خطرات بیشتری را با خود به همراه می آورند. بازی های جدید، در زیر ماسک هایی از صور خدا و دین خارج شده و نمای ملت و قهرمانان ملی را به خود گرفته اند، تداوم می یابد. (مهدی ضیایی، سال ۱۳۹۱)

با آغاز قرن ۲۰ و تعریف جدید از امنیت ملی که بسنده نمی کرد به چارچوب های کلاسیک ملت و بلکه انفجار یک بمب در یک نقطه از جهان اثر پروانه ای بر روی کل سیستم داشت، این شد که نظام سرمایه داری با در نظر گرفتن شرایط جدید و تحولات جامعه جهانی و گسترش نظام امپریالیستی و هزینه‌ی بالای انسانی و اقتصادی جنگ های کلاسیک، رسانه را وسیله ای مناسب برای به انقیاد کشیدن توده ها به عنوان ابزار جدید سلطه، یافتند. در این میان با سوارشدن بر افکار عمومی توده های بی شکل را در راستای اهداف و مطامع خود قوام و شکل داده و از رانش و رم دادن آنها بدون آلوده کردن دستان خود و استفاده از ابزار سنگین و بوی باروت ایده مخالف را به زانو درآورد. در عصر انقلاب ارتباطات و در هم تنیدگی بشر که تا دوران معاصر در هیچ دوره تاریخی نظیر و مانند نداشته است و تعاریف جدید حقوق بشر و



منع تخصصات و حذف تئوری های جنگ مشروع و ایده های قرون وسطایی و گسترش زبان انگلیسی و گذار به تک زبانی در پهنای گیتی رسانه را به باج گیران نظام سرمایه داری مبدل کرده است. گرداب زندگی مدرن از سرچشمه های بسیاری تغذیه شده است؛ کشفیات بزرگ در قلمرو علوم فیزیک که تصور ما از عالم و جایگاه ما در آن را تغییر می دهند، صنعتی شدن امر تولید که دانش علمی را به تکنولوژی بدل می کند، محیط های جدید بشری می آفریند و محیط های قدیمی را نابود می کند، کل سرعت و ضرب آهنگ زندگی را شتاب می بخشد و صور جدیدی از قدرت شرکت های بزرگ و مبارزه طبقاتی را به وجود می آورد؛ افت و خیزهای عظیم در شمار و ترکیب جمعیت، که میلیون ها تن را از مسکن آباء و اجدادی خویش ریشه کن ساخته و آنها را به آن سوی جهان، به درون اشکال نوینی از زندگی پرتاب می کند به رشد سریع و غالباً شدت یافته ی مناطق شهری؛ نظام های ارتباط جمعی که به واسطه ی بسط و تحول پویای خویش دورترین و غریب ترین اقوام را تحت پوششی واحد گرد می آورند و آنها را به یکدیگر متصل می کند؛ دولت های ملی با ساختار و عملکردی بوروکراتیک که روز به روز قوی تر می شوند و همواره می کوشند قدرت خود را توسعه بخشد، جنبه های اجتماعی توده ای، متشکل از مردم و اقوامی که حاکمان اقتصادی و سیاسی خویش را به مبارزه می طلبند و می خواهند تاحدی به زندگی و سرنوشت خویش مسلط شوند؛ بازار سرمایه داری در حال گسترش است، این فرایندهای تاریخی جهانی به طیف بس متنوعی از نگره ها و ایده ها دامن زده اند که جملگی می توانند مردان و زنان را به سوژه و همچنین ابزارهایی مدرنیزاسیون بدل سازند و به آنها قدرت تغییر جهان را اعطاء کنند. (مارشال برمن، سال ۱۳۹۲)

بند چهارم: ارتباطات

مفهوم ارتباط در دایره المعارف فیشر چنین تعریف شده است: «ارتباط در مفهوم گسترده آن، برای بیان هر نوع انتقال اطلاعات به کار می رود». جرج جرنبر می گوید: «ارتباط را با مفهوم کنش متقابل اجتماعی براساس پیام می دانند» (Mcquail, Denis 0.1975) اما باید ارتباط را



به « اشتراک گذاری آگاهی میان انسان ها دانست». در برقراری ارتباط، پیوسته هدفی وجود دارد و فرد برای دریافت آگاهی بیشتر با دیگران ارتباط برقرار می کند. در پرتو ارتباط است که فرد به مهارت های تازه و طرز فکر و رفتارهای جدید دست می یابد». (سید محمد دادگران، سال ۱۳۹۲)

بند پنجم: رسانه

انسان توسط با برخی از اندام خود می تواند تغییرات محیط اطراف خود را به مغز منتقل کند سپس تصمیم لازم را بگیرد؛ این اندام ها عبارتند از چشم، گوش، بینی، زبان و پوست؛ به هریک از این اندام ها رسانه یا مدیوم و جمع این کلمه مدیا است، ابزاری که موجب تغییر در هریک از اینها می شود را ابزار رسانه می نامند. (Fa.m.wikipecia.org)

بند ششم: زبان

زبان به عنوان ابزار قدرت و تفکر و انتقال معانی و اشتراک آگاهی نقش بسیار مهمی دارد. زبان به سه شکل می تواند بیان و متجلی شود: ابزار در فردیت، گفتار در قبیله و نوشتار در فرهنگ. قبیله گله ای است مشترک المنافع و تنه ای واحد از یکان های فرد که از لحاظ روانی تعلق ناخودآگاهانه فردی- خونی دارند و فرهنگ اجتماعی است از واحدهای خانوادگی تعلق خودآگاهانه جمعی دارند. از تلاقی ابزار فردیت با گفتار قبیله مند که هر دو تاریخ تکامل یکسانی دارند و در مغز در حال رسیدن به جایگاه تقریباً یکسانی در چند قشر از جمله موتور کورتکس در نزدیکی لب پیشانی هستند، نوشتار به عنوان رسانه، بافتی برای تعامل، ارتباطات و مولد اصلی فرهنگ توسعه یافت. بزرگترین مزیت نوشتار و فرهنگ این است که افراد بشری را از تنازع که ریشه در فردیت داشته و استعمار و مالکیت که ماهیت قبیله ای دارد به همولوگ تعامل متقابل و صلح وامی داشته و او را از تنازع بقا قبیله ای به تعاون بقای فرهنگی گذار می دهد. ابزار که به عنوان بیانیه ی فرد بکار می رود از تکامل الهام به کار دستی، نگاره، مجسمه سازی و سپس علامت نمودار شد. گفتار به عنوان وسیله ای برای ابراز مالکیت و قدرت در قبیله از تکامل فیزیولوژیک برآمد و نوشتار که کارکرد ارتباطاتی تعاملی و اشتراکی دارد از



تلاقی ابزار با گفتار، به خدمت گفتار در آمدن ابزار و استفاده از آن به عنوان واسطه گفتاری بسته به میزان و شدت تعامل انسان ها، هسته های فرهنگی بدوی را ایجاد کرد. با توسعه هر فرهنگ و نوشتار به مثابه زبان آن، به افراد و قبایل پراکنده در جغرافیای منطقه ای آن بسته به قابلیت های فیزیولوژیک گفتاری و ابزاری آنها، لایه جدید از ساختارها- واژگان و بیجن کریول های جدید به زمین افزوده می شد و به تبع آن شیوه اندیشیدن متحول می گشت که خود بستر فرهنگ های جدیدتر را پی ریزی می کرد. (امیر دلجو، ۱۳۹۵)

بند هفتم: افکار عمومی

محصول باور توده ها است که توانایی سازمان یافتن توسط پروپاگاندا را دارند. ((ادغام واژه های عمومی و افکار در ترکیبی واحد که به قضاوتی جمعی در خارج از حیطه دولت و تأثیر آن بر تصمیم گیری سیاسی اشاره داشت، در پی فرایندهای گسترده و متعدد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به وقوع پیوست.)) (مهدی مینایی، سال ۱۳۹۱) افکار عمومی محصول تعامل اجتماعی و ارتباط است؛ تا زمانی که اعضای یک جامعه با یکدیگر روابط اجتماعی برقرار نسازند، افکار عمومی موجودیتی نخواهد داشت. حتی اگر نظرهای افراد جامعه به هم نزدیک باشد اما بازهم باورهای آنها در کنار هم افکار عمومی را شکل نخواهد داد تا زمانی که نظرهایشان از طریق رسانه ها- اعم از رسانه های نوشتاری، دیداری، شنیداری یا مجازی- با مکالمه ای یا رو در رو به هم منتقل شود (W. Phillips Davison, 1968)

بند هشتم: جامعه توده وار

نظام سلطه در پی اسیسیلاسیون جمعی توده هاست و یک جامعه توده وار را ایجاد کرده است. این جامعه که گسترش آن از اهداف نظام توتالیتار است در مقابل جامعه مدنی (طبقه متوسط) قرار می گیرد و به جامعه ای دلالت می کند که در آن انسان از واسطی خرد شخصی و نیز نهادهای مدنی در برابر حکومت برخوردار نیست و ممکن است به توتالیتاریسم منتهی شود؛ یعنی جامعه با توده ای از انسان های از خود بیگانه پیرو رفتار جمعی توده و رهبران فکری است که نوعی اتحاد بین توده ها و رهبران فکری پدید می آید (سید جلیل موسوی



ملکی، ۱۳۸۳) که در جنگ رسانه ای هدف به انقیاد کشیدن همین گروه است و تضعیف طبقه متوسط و جامعه مدنی. ما در عصر دیکتاتوری رسانه ای زندگی می کنیم که ناخودآگاه فضای حاکم بر رمان مشهور جرج ارول به نام (۱۹۸۴) را در ذهن تداعی می کند که آزادی فردی و حریم خصوصی آنها را توسط رسانه ای که ساخته‌ی تخیل نویسنده رمان است - به نام تلسکرین که نوعی تلویزیون است - که توسط مأموران فکری اداره و رفتار مخاطب را کنترل می کنند: «پلیس فکری دائم و در تمام مدت روز و شب به وسیله‌ی دستگاه تلسکرین مواظب حرکت و رفتار ایشان است؛ زیرا این کار غیرممکن نبود، به هر حال یک نکته مسلم و روشن بود و آن اینکه مأمورین دستگاه (پلیس فکری) هر موقع می خواستند، می توانستند پریز تلسکرین خانه شما را بزنند و رفتار و گفتار شما را کنترل کنند». (جرج ارول، ۱۳۹۵)

بند نهم: طبقه‌ی متوسط

اجتماع دارای قشر بندی هایی است که نه به وسیله‌ی قانون و مذهب و یا حق عضویت و یا موقعیت موروثی بلکه به توسط گروه بندی افراد براساس منافع مشترک اقتصادی در یک قشر قرار می گیرند که به طور کلی به سه دسته تقسیم می شود:

۱- بورژوازی

۲- انتکتول ها و یا طبقه‌ی متوسط

۳- توده ها که خود آنها را می توان به دو بخش تقسیم کرد:

الف- لومپن ها ب: توده ها

الف: لومپن ها افرادی هستند که اندکی اطلاعات و آگاهی به آنها رسیده است و هضم نکرده به شیوه‌ی دگماتیسم قضاوت و تصمیم و اقدام می کنند، تاریخ چند دهه اخیر ایران را همین لومپنیسم رقم زده است، آنها همچون سامورائی سرگردان دنبال ارباب می گردند و اگر به مراد خود نرسند اقدام به هاراگیری یا انتحار می کند و برای مثال در جریان شبهه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شعبان جعفری معروف به شعبان بی مخ نمونه ای بارز از این مورد بود و نیز در جریان اعتراضات بعد از انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸۸ همین توده لومپن



معروف به تندروها و چماق به دستان و یا خودجوشان اقدام به سرکوب طبقه‌ی متوسط معترض کردند. در آن فضا توده علیه طبقه‌ی متوسط به پشتیبانی از طبقه‌ی حاکم ایستاد.

ب: توده همان امتداد بورژوازی سرمایه داری است و با این تفاوت که به ابزار تولید دسترسی ندارد و آلوده به ایدئولوژی های پست و مرتجع هستند. اما طبقه متوسط افرادی هستند که از طریق کار یدی ارتزاق نمی کنند بلکه عنصر مغز و قلم مکمل هم اند و از نظر ظاهر به طبقه‌ی بالا می مانند و از نظر درآمد به توده ها نزدیک اند. این طبقه‌ی در جنگ رسانه ای نقطه قوت کشورها هستند؛ برای مثال در انقلاب سال ۱۳۵۷ شاه ایران در سال ۱۳۴۲ بعد از انقلاب سفید اگر اقدام به تقویت طبقه‌ی متوسط و آزادی سیاسی و حزبی می کرد؛ می توانست جلوی هجوم تبلیغات ایستادگی کند. ایران در سال ۵۷ می توان گفت با جمعیت قلیل شهری و تحصیل کرده یکپارچه توده بوده است. «مفهوم همبستگی مردمی برای قدرت متمرکز بسیار تهدیدکننده است؛ این امر در مورد هر نظام سلطه ای درست است؛ اگرچه رسانه های اجتماعی بدون تردید برای سازمان دهی و زنده نگهداشتن برخی پیوندهای ارزشمند است، به گمان من تجزیه‌ی (جامعه نیز) کمک می کند». (نوام چامسکی ، ۱۳۸۵)

بخش چهارم: جنگ رسانه ی در حقوق بین الملل

سازمان ملل متحد در قطعنامه ۱۱۰ خود هر گونه تبلیغات هدف داری که منجر به جنگ شود را ممنوع کرده است. محکوم کردن:

۱- همه اشکال تبلیغات هدف دار از سوی کشورها یا هر طراحی و نقشه ای که امکان تحریک یا تشویق و تهدید علیه صلح یا منجر به نقض صلح و یا تجاوز شود.

۲- درخواست می کند از کشورهای عضو که با گام های مناسب این ممنوعیت ها را در محدوده ی قانون اساسی خود جای دهند.

قطعنامه فوق و سایر موارد مشابه تلاش جامعه جهانی است برای نجات نسل های آینده از بلای جنگ، که دو بار در طی دو جنگ عالم گیر غم و اندوه بی حد و حصر به انسان به



ارمغان آورده است و تلاشی است برای بالابردن تحمل و مدارای زندگی در صلح و آرامش با یکدیگر. (www.un.documents.net)

قطعنامه مصوب ۱۹۵۰ در باب ممنوعیت تبلیغات علیه صلح در دولت ها.

اما در کل جامعه بین الملل و کشورها چندان علاقه ای به ورود به محدوده کردن رسانه ها ندارد فقط موارد را بیان می دارد که مربوط به جنگ و تبلیغات خصمانه باشد و گرنه از ترس اداری کردن چارچوب رسانه، آزادی وی را گذشته و حقوق اولیه‌ی جامعه بشری مورد سوء استفاده قرار گیرد. در جریان دادگاه نورنبرگ در کیفرخواست صادره چند تن از رهبران نازی به جنگ رسانه ای و ارسال تبلیغات خصمانه علیه چک و اتریش متهم شده بودند.

بند اول: قواعد حقوقی حاکم بر تبلیغات

۱. اصل حاکمیت

وقتی دولتی به تبلیغات خصمانه علیه دولت دیگر مبادرت می ورزد به صورت گسترده برای مردم کشور خارجی پیام های رسانه ای ارسال می دارد؛ این اقدام نقض اصل استقلال حاکمیتی یک دولت و منع اعمال فشار خارجی می باشد. در حقوق بین الملل و ستفالیایی که بر حاکمیت دولت ها استوار است چنین اقدامی می تواند با موجودیت دولت در تعارض قرار گیرد.

۲. منع مداخله

از قواعد بنیادین عرفی حقوق بین الملل می باشد؛ هدف از این اصل، تضمین احترام به حق حاکمیت تمام کشورهای عضو جامعه جهانی است. این مورد را می توان به عنوان نقطه اتکایی بین اصل حاکمیت ملی و اصل همکاری بین المللی یاد کرد. اگر جنگ رسانه ای علیه کشور دیگر را نوعی مداخله بدانیم، مبانی عدم مشروعیت آن تقویت می گردد.

۳. منع تجاوز

تبلیغات خصمانه نوعی تجاوز است و بنابراین ذیل قواعدی جای می گیرد که جنگ تجاوزکارانه را ممنوع می نماید. «عقیده بر این است که جنایت تجاوز، شدیدترین و خطرناک





ترین شکل استفاده غیرقانونی از زور و مادر سایر جنایات بین‌المللی شناخته شده است که واجد عناصر سه‌گانه قانونی، مادی و روانی است». عنصر قانونی آن ماده ۸ مکرر قطعنامه سازمان ملل و عنصر مادی آن که به صورت تمثیلی احصاء شده است شامل «برنامه ریزی، آماده‌سازی شروع یا اجرای یکی از اقدامات دارای کیفیت تجاوزکارانه مذکور ماده ۸ و عنصر روانی: عنصر روانی لازم برای تجاوز، عبارت است از قصد به همراه علم؛ این همان چیزی است که ماده (۳۰) اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری نیز بر آن تأکید دارد. ماده ۳۰ اساسنامه بجز در موارد استثنایی، قصد و علم را همراه با عنصر مادی جرائم بین‌المللی ضروری می‌داند. بنابراین برای ارتکاب جنایت تجاوز و اقدامات تجاوزکارانه وجود قصد و به همراه آگاهی از این اعمال ضروری است. برخی از حقوقدانان برجسته بین‌المللی عقیده دارند که جنایت تجاوز، علاوه بر قصد عام، نیازمند قصد خاص است؛ یعنی قصد گرفتن سرزمین یا مزایای اقتصادی و یا دخالت در امور داخلی دولت مورد تجاوز. (کامسه، آنتونیو، ۱۳۸۷) به نظر می‌رسد این مطلب عقیده درستی نباشد؛ زیرا صرف نظر از مواردی که تجاوز مشروع است نظیر دفاع مشروع یا تجاوز براساس اجازه شورای امنیت، در سایر موارد به محض وقوع تجاوز جرم محقق است و نیاز به قصد خاص نیست. (سیامک محمدی ۱۳۹۴)

بنابراین می‌توان تبلیغات خصمانه را جرایمی مانند تجاوز و نسل‌کشی (به معنی انجام فعل یا ترک فعل، قصد نابود کردن تمام و یا قسمتی از یک گروه ملی و قومی، نژادی) با احراز ممنوعیت و اینکه اقدام به تبلیغات خصمانه در جهت همان پروژه تجاوز و یا نسل‌کشی بوده است را می‌توان موضوع جنایت را در محاکم بین‌المللی طرح کرد. مانند کیفرخواست در دادگاه نورنبرگ که چند تن از رهبران نازی به جنگ رسانه‌ای و ارسال برنامه‌های خصمانه علیه چک و اتریش متهم نموده است. بنابراین هرچند جنگ رسانه‌ای در قالب ممنوعیت تجاوز و یا نسل‌کشی نمی‌گنجد اما می‌توان سرآغاز یک درگیری مسلحانه باشد که از این منظر می‌توان آن را ممنوع دانست.

۴. قاعده منع تبلیغات خصمانه

این قاعده منع تبلیغات خصمانه در میان ملت‌ها به عنوان یک قاعده شکل یافته حقوقی بین‌المللی عرفی شناسایی شده است. نگاهی به رویه و عملکرد دولت‌ها نشان می‌دهد همواره

نسبت به جنگ رسانه ای و تبلیغات خصمانه واکنش نشان داده و لا اقل آن را طی اقدامات دیپلماتیک محکوم کرده اند. دولت هایی که متهم به جنگ رسانه ای علیه کشور دیگری می شوند هیچگاه مدعی نمی شوند که جنگ رسانه ای در حقوق بین المللی مشروعیت دارد؛ بلکه مدعی اند آنچه مرتکب شده اند مصداق جنگ رسانه ای و تبلیغات خصمانه نبوده است. در بهترین حالت دولت ها به اصول چون آزادی طلبی و ترویج حقوق بشر استناد می جویند اما هرگز نمی گویند جنگ رسانه ای از منظر حقوق بین الملل ممنوعیتی ندارد

بند دوم: طرح پیشنهادی

۱. ارتباط جمعی و ماکس وبر

ماکس وبر جامعه شناس و اقتصاددان آلمانی به دلیل نبوغ فوق العاده و حوزه وسیعی که در جامعه شناسی مورد بحث قرار می دهد، مباحث جدیدی را در زمینه شناخت جامعه، فرهنگ و کنش افراد مطرح می کند. او به عقلانیت معتقد است؛ به این معنا که عقلانی شدن جامعه نتیجه تخصص گرایی علمی و افتراق فنی است. زندگی عقلانی به وسیله تقسیم و همسازی فعالیت های گوناگون برپایه شناخت دقیق مناسبات میان انسانها و ابزارها و محیط سازمان می یابد و نتیجه آن کارآیی و بازدهی بیشتر است. منظور وبر از عقلگرایی، بیشتر این است که هیچ قدرت غیرقابل پیش بینی و اسرار آمیزی در جریان زندگی دخالت نمی کند و می توان با پیش بینی هرچیز را مهار کرد. عقلانی شدن فی نفسه نشان ترقی نیست بلکه می تواند پیامدهای سو و ناکامی نیز داشته باشد. ماکس وبر در جامعه شناسی سیاسی مقوله اقتدار یا سلطه مشروع را از مقوله قدرت جدا می کند. اقتدار یا سلطه مشروع آن است که گروه معینی از مردم با رضا و رغبت از فرمان معینی که شخص یا اشخاص معین می دهند اطاعت کنند. وی سه صورت برای اقتدار قائل است:

۱- اقتدار سنتی: که در آن فرمانبری به خاطر مشروعیت نظامی است که از روزگار کهن پابرجاست. و معمولاً به دو صورت پاتریمونیال یا موروثی و پاتریارشال یا سالمند سالاری در جوامع دیده می شود.



۲- اقتدای پیشوایی یا کاریزماتیک: که در آن فرمانپذیری مبتنی بر اعتقاد به خصوصیات ویژه پیشواست.

۳- نظام قانونی: که اقتدار به علت قبول یا تصور مشروعیت نظام قانونی است. در اقتدار قانونی، بوروکراسی یا سازمان اداری جایگزین نهادهای سنتی سلسله مراتب منزلت اجتماعی و..... می شود و فرد به جای «رعیت» در نظام سنتی به عنوان «شهروند» تعریف می گردد.

۲. ماکس وبر و مطبوعات

ماکس وبر تحولات هنری، فنون و وسایل ارتباط جمعی را نتیجه رشد عقلانیت می داند. او به طور مستقل به مقوله مطبوعات تحت عنوان جامعه شناسی مطبوعات پرداخته است. او در این مبحث برای مطبوعات چند خصوصیت تازه قایل است:

اول اینکه مطبوعات عامل جدیدی در قدرت اجتماعی هستند و به همین سبب ارتباط موثری با نهادهای سیاسی و اقتصادی پیدا کردند.

دوم اینکه به دلیل وابستگی مطبوعات به دو نوع مشتری (خوانندگان و صاحبان آگهی) از سویی و افزایش نقش صاحبان آگهی در مطبوعات و نیاز بخش خصوصی و نهادهای اقتصادی به افکار عمومی از سوی دیگر، مطبوعات نقش تازه ای در سرمایه گذاری و گردش ثروت در جامعه یافته اند.

سوم اینکه به دلیل نهادی شدن یا تبدیل مطبوعات به موسسات اقتصادی، هویت و نام و نشان افراد در مطبوعات کم رنگ تر شده است. به عبارت دیگر، افراد به وسیله مطبوعات شناخته می شوند. با این مقدمات «ماکس» وبر بر آن است که دو هدف مورد بررسی قرار گیرد:

۱- چگونه مطبوعات می خواهند انسان مدرنی بسازند؟

۲- ارزشهای فرهنگی فرافردی موثر بر مطبوعات چیست؟ او با طرح این سوال تاکید بر این دارد که آگهی ها، سرگرمیها و اخبار مطبوعات مورد ارزیابی قرار گیرد.

تمام علم مدیریت حاشیه نویسی بر بروکراسی ماکس وبر می باشد(نقل از دکتر پور عزت؛ ۱۳۹۰) حتی ادوکراسی که قطب روبروی بروکراسی است را نیز می توان ناشی از

حضور نظریه بروکراسی وبر نامید. اگر نظریه ای بنام بروکراسی وجود نداشت، ادووکراسی هم شکل نمی گرفت. ماکس وبر جامعه را به دو دسته سنتی و عقلایی تقسیم می کند. به نظر او جامعه سنتی یک جامعه بدون تعقل است، حال آنکه جامعه عقلایی بر اساس ویژگی های مطبوعات و دیگر نهادهای جامعه مدنی شکل می گیرد.

یافته ها و بحث

الف) کارکرد افکار در دگرگونی اجتماعی

علاقه وبر به معنایی که کنشگران اجتماعی به روابط شان نسبت می دهند، نگذاشته بود که کار او به بررسی انواع کنش های اجتماعی محدود گردد؛ بلکه موجب شده بود که او سنخ شناسی صورت های کنش اجتماعی را بیشتر برای فهم معنای دگرگونی اجتماعی به کار برد. باید به یاد داشت که مسایل مطرح شده در تمدن نوین، از همه بیشتر ذهن وبر را به خود مشغول داشتند و او در این زمینه، گذار از کنش سنتی به کنش معقول را عاملی از همه مهمتر می دانست. او نشان داده بود که کنش معقول در چهارچوب بک نظام اقتدار عقلانی - قانونی، در کانون اقتصاد عقلانی نوین یا همان نظام سرمایه داری جای دارد.

ب) مارکس وبر، تاثیر و تاثیر افکار

تأکید وبر بر تأثیر افکار مذهبی در پیدایش سرمایه داری نوین، او را واداشته بود تا با روح مارکس به گفتگو بنشیند. وبر گرچه برای خدمات مارکس احترام فراوان قایل بود، اما بنا به اصول روش شناختی اش معتقد بود که مارکس بی جهت به یک زنجیره علی خاص که از زیر ساختار اقتصادی به روساختار اقتصادی راه می برد، تأکید کرده بود. وبر می گفت که مارکس طرح بسیار ساده انگارانه ای را پیش کشیده بود که نمی تواند بافت پیچیده تأثیرهای علی ای را که اقتصاد و ساختار اجتماعی رابه فرآورده های فرهنگی کنش بشری پیوند می دهند، در نظر گیرد. او به جای این طرح، مدعی شده بود که تحولات ضمن هر یک از آنها برای خود استقلال نسبی دارد. میان محتوای یک فکر و منافع مادی هواداران آن هیچگونه هماهنگی از پیش تعیین شده ای وجود ندارد، بلکه میان این دو یک نوع کشش برقرار است. در این زمینه،



وبر نمونه های گوناگونی را به پیش می کشد، از جمله، کششی در سده هفدهم که میان افکار روحانیون کالونیست و علایق برخی قشرهای بورژوا یا خرده بورژوا در انگلستان و اسکاتلند برقرار شده بود؛ اخلاق کنفوسیوسی «نیازها»ی ادیبان چینی را بیان نمی کرد، بلکه چون افکار کنفوسیوس با سبک زندگی شان جور در می آمدند، آن ها حاملان عمده این افکار شده بودند؛ و یا طبقات جنگنده زمیندار از هر گونه دینداری احساساتی و دین هایی که رستگاری را موعظه می کنند، بیزارند و در عوض، به نظام های مذهبی ای کشش دارند که خدایان آن ها موجودات قدرتمند و آتشین مزاجی تصور شده باشند که پیوسته با یکدیگر در ستیزند و می توان از طریق قربانی دادن دل شان را به دست آورد و یا با فوت و فن جادوگری بر آن ها اعمال نفوذ نمود؛ روستاییان معمولاً به کیش پرستش طبیعت کشش دارند، حال آن که قشرهای بورژوازی شهرنشین به زهد مسیحی گرایش دارند.

ج) کارکردهای نامطلوب دیوانسالاری

وبر کارکردهای نامطلوب دیوانسالاری را نیز ندیده نگرفته بود. برای مثال، مزیت عمده دیوانسالاری که همان قابلیت آن در ارزیابی نتایج است، این نظام را در برخورد با موارد فردی، کند و خرفت می سازد. به همین دلیل است که نظام های حقوقی عقلایی و دیوانسالارانه نتوانسته اند ویژگی های فردی را در نظر گیرند، حال آنکه نظام های قضایی پیشین به خوبی می توانستند با این ویژگی ها برخورد کنند. وبر ضمن تحلیل نظام قضایی اروپا گفته بود که «یک قاضی نوین مانند یک ماشین سکه خور است که دادخواستهای تمبر شده در آن ریخته می شوند و سپس حکمی را همراه با دلایلی که به صورت مکانیکی از قوانین استخراج شده اند بیرون می دهد».

۱. آمیزه ای از انواع اقتدار

باید در نظر داشت که در اینجا نیز مانند جاهای دیگر، وبر داشت نمونه های ناب را توصیف می کرد. او به این نکته به خوبی آگاه بود که در واقعیت تجربی، آمیزه ای از انواع مشروعیت اقتدار را می توان یافت. برای مثال، گر چه چیرگی هیتلر تا اندازه زیادی بر فرّه او استوار بود



اما هنوز عناصری از اقتدار عقلانی - قانونی در ساختار قانونی آلمان باقی مانده بودند و ارجاع به سنت های خلقی آلمان نیز عنصر عمده ای را در جاذبه های ناسیونال سوسیالیسم تشکیل می داد .

۲. نظریه اقتدار ماکس وبر و شیوه ی اشاعه آن توسط رسانه ها

اقتدار کارزماتیک این نوع اقتدار بر اساس نوعی قداست، الوهیت، پرهیزگاری، قهرمان پروری یا قدرت های معنوی و خارق العاده رهبران بنا شده است. باید توجه داشت که مفهوم کاریزما در نظریات وبر نقش مهمی بر عهده دارد. منظور وی از کاریزما، جدا از کاربرد عامیانه و رایج آن، عمدتاً به برداشت یا طرز تلقی گروه هواداران از این مفهوم بستگی دارد، اگر هواداران و پیروان یک رهبر وی را واجد ویژگی های کاریزمایی بدانند، خواه این شخص از خصوصیات برجسته ای برخوردار باشد یا نباشد، آن شخص رهبری کارزماتیک به حساب آمده و اقتدار وی نیز از نوع اقتدار کاریزمایی خواهد بود و به تبع آن سلطه وی نیز سلطه کارزماتیک خواهد بود. به عقیده وبر کاریزما مهم ترین نیروی بنیادی در دنیای اجتماعی است. با توجه به خصلت محافظه کارانه اقتدار سنتی پیدایش رهبری کارزماتیک تهدیدی جدی برای کل یک نظام سیاسی اجتماعی به شمار می رود. اقتدار سنتی اقتدار سنتی بر پایه احترام به سنت های کهن، به ویژه بر خواست های رهبران و اعتقاد و ایمان پیروان استوار بوده و برای قدرت ها، قواعد، مقررات، آداب و رسوم آبا و اجدادی و سنن پیشینیان احترام خاصی قائل است. در نظام های مبتنی بر اقتدار سنتی، رهبر فرد برتر آن نظام نیست، بلکه ارباب شخصی یا خصوصی محسوب می شود. در نظام اقتدار سنتی مشروعیت فردی تعیین کننده روابط اداری با شخص ارباب است، نه وظایف غیرشخصی اداری. به نظر وبر مهم ترین ویژگی اقتدار سنتی در قیاس با اقتدار عقلانی، خاصیت ایستایی یا عدم تحرک و عدم پویایی آن است. وی اقتدار سنتی را به سه نوع پیرسالاری، پدرسالاری و میراث سالاری تقسیم می کند. دو مورد نخست فاقد دستگاه اداری منظم اند، لیکن دارای رهبر هستند. در اقتدار سنتی نوع سوم که شکل موروثی دارد، سلطه سنتی به کمک نیروی اداری و نظامی که در حیطه اقتدار و



اختیار یک شخص مستبد قرار دارد، اعمال می شود. ویر در تحلیل نهایی هر سه نوع اقتدار سنتی را موانعی برای بسط و توسعه عقلانیت می داند؛ زیرا ریشه در نظام های اعتقادی جزم گرایانه دیرپای و لایتغیری دارند که هیچ گونه خدشه در اصول آنها مجاز نبوده و عدول از آنها مجازات شدیدی در پی دارد. در دنیای امروز رسانه ها بخش مهمی از ماهیت افکار عمومی را شکل می دهند و بر کنش و واکنش ملت ها، در عرصه های ملی و جهانی تاثیرات شگرفی می گذارند و به دلیل قدرت زیاد در جذب مخاطب انبوه و توانایی در شکل بخشیدن افکار عمومی نقش مهمی در شکل دهی افکار ایفا می کنند که به طور مستقیم و بدون حضور رهبران فکری به عنوان واسطه پیام های رسانه می باشد. رهبران با استفاده ابزاری از رسانه ها با تکنیک های مختلف کالای خود را در قالب بسته بندیهای زیبا در اختیار مخاطب توده گذاشته و مخاطب را مجبور به استفاده از آن می نمایند و مخاطب چنین احساسی ندارد که توسط قدرت های پنهان در پس رسانه کنترل می گردد و احساس می کند به طور آزادانه دست بر گزینش زده است و تعاملات اجتماعی نیز رسانه ها را به عنوان یک حضور آشنا برای او ترسیم نموده است نه حضوری بیگانه پس مخاطب احساس قربت می کند نه غربت و به همین دلیل نیاز به رهبر و راهنما در وجود او شکل نمی گیرد و غافل از حقه های فریبنده و بدون سوء ظن خود را در برابر رسانه تسلیم نموده و مقهور صمیمیت و فوریت آن می گردد.

نتیجه گیری

بنابراین برای مصون ماندن در جنگ رسانه ای باید بنیه جامعه را تقویت کرد؛ یعنی با اعطای آزادی و کم کردن دخالت دولت در فضای خصوصی و تقویت جامعه مدنی و طبقه ی متوسط و تزریق آگاهی به آنها مانع از خیزش توده ها شد. دموکراسی مرگ توده است، چنانکه گفته شد توده امتداد بورژوازی است که ابزار سرمایه را در دست ندارد. دموکراسی در جوامع توده و در جریان امتداد بردگی که به شکل مدرن درآمده است، نیست. رسانه به عنوان رکن چهارم دموکراسی بیشتر با جهت دادن به احساسات عمومی و طبقه ی توده نقش نوعی سوپاپ اطمینان را بازی می کند. چرا که به واقع توده فاقد افکار عمومی است و فقط شبکه ای



در هم تنیده از احساسات صفر اند. می توان نتیجه گرفت در فضایی مینی مالیستی شده که همه چیز به سرعت در حال تغییر است، رسانه ها به خدایان قهاری مبدل شده اند که سخنانشان همچون وحی می ماند که در جان مریدان خود می خواند.

منابع و مآخذ

اوجالان عبدالله، از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک (جلد اول)، ترجمه‌ی مرکز انتشارات گریلا، مرداد ۱۳۸۱؛

صدری احمد، جامعه شناسی روشنفکران ماکس وبر، ترجمه حسین آبنیکی، نشر کبیر، ۱۳۹۰؛

پارکین فرانک، ماکس وبر، ترجمه شهناز مسمی پرست، نشر ققنوس، ۱۳۹۵؛

وبر ماکس، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، نشر جامی، ۱۳۸۸؛

هابرماس یورگن، دگرگونی ساختار حوزه ی عمومی، ترجمه جمال محمدی، نشر افکار، ۱۳۸۳؛

پیوزی مایکل، یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، نشر هرمس، ۱۳۹۳؛

لو کاترین، حکومت جهانی، ترجمه مهدی پارسا، نشر ققنوس، ۱۳۹۳؛

حسینعلی نوذری، مدرنیته و مدرنیسم، نشر نقش جهان، ۱۳۹؛

کانرتون پل، جامعه شناسی انتقادی، ترجمه حسین چاوشیان، نشر کتاب آمه، ۱۳۹۰؛

میلر پیتر، سوژه استیلا و قدرت، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، ۱۳۹۵؛

بوردیو پیر، نظریه کنش، ترجمه مرتضی مردی‌ها، نشر نقش و نگار، ۱۳۹۴؛

مهدی زاده، سید محمد، نظریه های رسانه: اندیشه های رایج و دیدگاه های انتقادی، نشر همشهری، ۱۳۸۹؛

نیکسون ریچارد، صلح حقیقی، ترجمه جعفر ثقه الاسلام، انتشارات خوشه، ۱۳۶۶،

بیگ ولی محمد رضا، حقوق جنگ، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۹۳؛



- لویاتان، توماس هابز، نشر نی، ترجمه‌ی حسین بشیریه؛ ۱۳۹۵
- قرارداد اجتماعی، ژان ژاک روسو، ترجمه منوچهر کیا، انتشارات گنجینه؛ ۱۳۵۲
- زمینه جامعه‌شناسی، اقتباس.ح. آراین پور، انتشارات دهخدا؛ ۱۳۵۲
- حقوق جنگ، محمد رضا ضیایی بیگدلی، انتشارات دانشگاه طباطبایی، سال ۱۳۹۳؛
- جهانی شدن حقوق و چالش‌های سه‌گانه، میری دلماسه، مارتی، ترجمه دکتر علیرضا میلانی، انتشارات میزان، سال ۹۲؛
- زیگینو برژنسکی، انتخاب: سلطه یا رهبری، نشر نی، ترجمه امیرحسین نوروزی، سال ۱۳۸۶؛
- مراقبت و تنبیه تولد زندان، میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان دیده، انتشارات نشر نی، سال ۱۳۹۱؛
- ژئوپولیتیک و افکار عمومی، مهدی ضیایی، نشر آسیم، سال ۱۳۹۱؛
- تجربه مدرنیته، مارشال برمن، ترجمه مراد فرهادپور، انتشارات طرح نو، سال ۱۳۹۲؛
- مبانی ارتباطات جمعی، سید محمد دادگران، انتشارات فیروزه، سال ۱۳۹۲، چاپ ۱۹؛
- جامعه توده وار، سید جلیل موسوی ملکی، انتشارات برگ طوبی، چاپ اول، ۱۳۸۳؛
- جرج ارول، ۱۹۸۴، ترجمه مهدی فرمند، انتشارات کتاب فروشی فروزان؛ ۱۳۹۵
- نظام‌های سلطه، نوام چامسکی، مترجم امیرحسین مدبرنیا، نشر دنیای نو، چاپ اول؛ ۱۳۹۵

